

## توسعه ایرانی و چالش‌های دائمی انسان‌های متن و حاشیه

اهمیت بازگشت به انگاره‌های اصیل ایرانی در مواجهه با مسئله سکونتگاه‌های غیررسمی

محمد سالاری - پژوهشگر اجتماعی و اقتصادی

(متن گفت‌وگو، به بهانه تدوین بنیان نظری مسابقه معماری نامعماری در سال ۱۳۹۶)

*از اینجا آغاز کنیم که سکونتگاه‌های غیررسمی چگونه شکل گرفتند و چطور به یکی از مسائل اصلی جامعه ما تبدیل شدند؟*

ما سکونتگاه‌های غیررسمی را به عنوان آخرین حلقه سلسله اتفاقاتی که طی یک روند نسبتاً طولانی رخ داد، می‌دانیم. یعنی مجموعه اتفاقاتی درون کشور رخ داد که ما در وهله آخر به موضوع سکونتگاه‌های غیررسمی برخورد کردیم. این رسمیت و غیررسمیت نیز امری است که در دوران مدرن رخ داده است، زیرا که در دوران پیشامدرن ما رسمیت یا غیررسمیت نداشتیم و چنین تعریف و تقسیم‌بندی‌ای اصلاً وجود نداشت. در این سکونتگاه‌ها، انسان‌ها بر روی زمین‌های خودشان هستند اما سند مالکیتی ندارند، بلکه نوعی از توافقات عرفی و فقهی بین آن‌ها حاکم است و بنابراین امر رسمیت و غیررسمیت که امر قانونی است، در دوران پیشامدرن وجود نداشته است. به هر روی اگر کسی زمینی را متصرف شد و سندی برای این زمین وجود نداشته باشد، اصطلاحاً به آن «غیررسمی» گفته می‌شود. پس مالکیت غیررسمی که براساس اسناد غیررسمی شکل گرفته، در این چارچوب جای می‌گیرند. اما سؤال اینجاست که چطور این اتفاق رخ داده است؟ به خاطر اینکه ما از دوران پیشامدرن، بدون گذر کردن از فرایندهای میانی، مستقیماً وارد دوران مدرن شده ایم و این تغییراتی که از دوران پیشامدرن ممکن بوده که رخ بدهد و اتفاقاتی که می‌توانسته این دو ساختار اجتماعی را به هم متصل بکند، اینها برای ایران رخ نداده اند و به همین دلیل این فاصله ایجاد شده است. حالا انسانی که به لحاظ ذهنی در دوران پیشامدرن زندگی می‌کند (مانند زندگی‌های روستایی)، این شخص ناخواسته از زندگی در روستا زده شده و به حاشیه شهر کشانده می‌شود، اما همچنان همان حالت‌هایی را که در روستا داشته است را در سکونتگاه جدید خود در حاشیه شهرها پیاده می‌کند. از نظر شهر مدرن این سکونتگاه غیررسمی است، اما از نظر آن شخص این چنین نیست و آن شخص به نوعی زندگی عادی خودش را دارد ادامه می‌دهد. بنابراین ما اگر نگاه پدیدار شناسانه به امر سکونت غیررسمی داشته باشیم، از دیدگاه انسان‌های رسمی‌ای که در دوران مدرن زندگی می‌کنند یا به عبارتی در پارادایم مدرن به سر می‌یروند، این اتفاق باید رسمیت پیدا بکند، اما باز هم از دیدگاه آن شخص مذکور نیازی به رسمی شدن نیست و می‌تواند در همان سکونتگاه غیررسمی زندگی کند.

حال این که چرا انسان‌های مدرن نیازمند امر رسمیت بخشیدن هستند؟ پاسخ آن است که انسان مدرن میل به تسلط بر همه جهان را دارد. در حالی که انسان پیشامدرن رابطه‌ای به نسبت برابر با طبیعت برقرار کرده بود. بر همین سیاق، انسان مدرن می‌خواهد جهان دست‌ساخت خود را به نظم بکشد و همه چیز را در سیطره خود داشته باشد. از این‌رو، سکونت غیررسمی، یعنی حضور انسان بدون سند و مدرک و شناسنامه، از نظر او بی‌معنا است. رسمیت بخشیدن به یک سکونتگاه به معنای نظم و انضباط در همه ابعاد است، چه در نظام‌های زیرساختی، چه حقوقی، چه مالی و اقتصادی، چه شهری و سکونت‌گاهی و چه اجتماعی و

فرهنگی. در غیر این صورت، پدیده‌های خارج از این تعریف، غیررسمی تلقی شده و از جهان انسان مدرن خارج می‌شوند و به قاعده، سکونتگاه‌های غیررسمی، یا باید رسمی شوند، که قاعده‌های پیش‌گفته را دارد و یا به بیرون پرتاب شوند و رها و بلا تکلیف و بی‌دفاع باقی بمانند که جامعه مدرن در قبال آن‌ها مسئولیتی ندارد. از دید جامعه مدرن، انسان رسمی، انسان متن است و انسان غیررسمی انسان حاشیه‌ای. اما این تعریف در جامعه‌شناسی به گونه‌ای دیگر است.

در جامعه پیشامدرن هم انسان حاشیه و متن وجود داشت: در این دوران نیز، به‌ویژه در فلات مرکزی ایران، تعدادی شهر و واحه و جامعه‌های کوچ‌رو وجود داشتند. اتفاقات سیاسی و یا اتفاقات طبیعی مانند خشک‌سالی و جز آن، رخ می‌داد و و گروهی از انسان‌ها از بدنه جامعه کنده شده و به حاشیه پرتاب شده و به تهی‌دستان و گداها و دراویش تبدیل می‌شدند و اگر جسارت و نیرویی در تن داشتند به راهزنی می‌پرداختند. راهزنان که در فضاهای بین واحه‌ای سیر می‌کردند، رفته رفته قدرت می‌یافتند و به دسته‌های بزرگ‌تر و گاه به لشکر تبدیل می‌شدند. اکنون به جای حمله‌های پراکنده و دزدی‌های کوچک، حمله‌های بزرگی را به شهرها سازمان می‌دادند و در نهایت حکومت مرکزی را به دست می‌گرفتند. وقتی که این افراد از بیرون از فضای شهری و واحه‌ای وارد فضای شهری می‌شوند، از دیدگاه جامعه‌شناسی آن‌ها را می‌توان انسان‌های حاشیه‌ای تلقی کرد که قصد تصرف جامعه متن را دارند. پس تقابلی میان انسان متن (که همان انسان شهرنشین و واحه نشین است) و انسان حاشیه‌ای به وجود می‌آید. این انسان حاشیه‌ای مدتی بر متن غلبه می‌کند و سپس خودش تبدیل به متن می‌شود. پس از چندی چنین فرایند مشابهی تکرار شده و مانند یک چرخه از ابتدا آغاز می‌شود و افراد دیگری صاحب قدرت شده و بر متن مسلط می‌شوند. پس می‌توان گفت که همواره یک فرایند از حاشیه به متن در دوران پیشامدرن وجود داشت. ضمن توجه به این نکته که در هر بار تغییر و انتقال قدرت، بحران‌های مختلفی ایجاد می‌شود که ما می‌توانیم نمود این بحران‌ها را به هنگام افول سلسله‌های حکمرانی مشاهده کنیم.

اما در دوران مدرن این اتفاق هر روزه در حال تکرار است و این گونه نیست که در مقاطع خاصی که سلسله‌ها رو به افول هستند، انسان‌های حاشیه‌ای وارد متن شده و آن را تصرف کنند. می‌دانیم که هنگامی که انسان حاشیه‌ای متن را تصرف می‌کند، مدت‌ها تنشی وجود خواهد داشت. حاصل این تنش طولانی‌مدت، شکل‌گیری پدیده ادغام است. زبان و فرهنگ و شیوه‌های زندگی و معماری آن‌ها با جامعه متن در هم می‌آمیزد. این پدیده در دوران پیشا مدرن هر از چندگاهی رخ می‌داد و ما آن را با دوره‌های تفکیک شده تاریخی می‌توانیم بشناسیم. اما در دوران مدرن، روی‌دادی هر روزه است و به پدیده غریبگی دائمی در شهرها منجر شده‌است.

انسان حاشیه‌ای، انسانی است که از فضای بیرون متن آمده و قصد ورود به متن را دارد تا بعدها به انسان متنی تبدیل بشود. شکل‌گیری انسان حاشیه‌ای امری مزمن، دائمی و همیشگی است. حاصل تقسیم کار، جدایی کار و سرمایه و شکل‌گیری فضاهای برخوردار و نابرخوردار است. اگرچه این برخوردار و نابرخورداری و نابرخورداری که در دوران پیشامدرن نیز بوده، اما در دوران مدرن بر شدت آن افزوده شده‌است. قاعده عمومی جامعه مدرن که نام دیگر آن جامعه سرمایه‌داری است، به‌طور عمده بر جدایی‌ها، تفاوت‌ها، تمرکزها، و عدم تمرکزها مبتنی است. در چنین سازوکاری، برخی از زمین‌ها و فضاها در کنش با تمرکز سرمایه دارای ارزش بیشتری می‌شوند. قاعده‌های عمومی سرمایه‌داری، همچون بیشینه‌سازی سود و صرفه‌های تجمع و مقیاس منطق عمومی این جدایی‌ها است. از آنجایی که سرمایه عاملی کمیاب است، امکان پراکنش سرمایه به یکسان در همه جا وجود ندارد، در جایی متمرکز می‌شود و از جایی دیگر تخلیه. پس نخست، این سرمایه است که مهاجرت می‌کند تا خودش را در نقاطی پناه دهد که بتواند سود خود را افزایش بدهد. حاملان سرمایه، سرمایه‌داران هستند. یعنی سرمایه به وسیله انسان مالک سرمایه حرکت و مهاجرت می‌کند و این به

مفهوم شکل‌گیری حلقه اول جابه‌جایی و شکل‌گیری نخستین انسان حاشیه‌ای، اما از نوع ثروتمند آن است. تهی شدن سرمایه در نقاط مبدأ، ساختار جامعه مبدأ را دچار خلأ کرده و عامل دیگر، یعنی نیروی انسانی را وادار به حرکت و مهاجرت می‌کند. نیروی انسانی کنده شده از مکان خود، بر خلاف دنیای پیشامدرن، دیگر به دنبال تبار سرمایه‌ای خویش نیست و به آن دلبستگی ندارد. کنده شده و رها، آزاد است که نیروی کار خود را به هر سرمایه دیگری متصل کند و به دنبال کار و درصدد استفاده از فرصت‌های شغلی به هر جایی که سرمایه، پیش از آن رفته، سر می‌زند؛ یعنی به همان مکان‌هایی که پیش از این سرمایه به آن‌جا کوچیده‌است. بنابراین، در این مرحله، شکل دیگری از انسان حاشیه‌ای به‌وجود می‌آید: انسان حاشیه‌ای تهی‌دست. هردوی این انسان‌ها در زمره انسان‌های حاشیه‌ای به حساب می‌آیند و عضوی از متن نیستند. درست است که آن دسته ثروتمند می‌تواند خودش را زودتر با مفهوم شهر و متن انطباق بدهد، ولی به هر حال آن‌ها هم جزئی از انسان‌های حاشیه‌ای به حساب می‌آیند. حضور این دو گروه، دو نوع سکونت را در این مناطق ایجاد می‌کند. یک نوع سکونتی است که می‌خواهد خودش را خیلی سریع با متن منطبق بکند و به دنبال کسب اعتبار از متن است که در نتیجه سعی در پر کردن شکاف‌های میان خود و متن دارد، در نتیجه به سمت اشکال گوناگونی از این سکونت‌ها می‌رود. ما اینجا با پدیده‌هایی از قبیل تازه به دوران رسیدگی، تظاهر، بروز رفتارهای ناهنجار (چه در معماری و شهرسازی و چه در زندگی روزمره و چه در نحوه‌های مصرف) مواجه می‌شویم. گاه مشاهده می‌کنید که وسط بافت جاافتاده‌ای در یک شهر به یکباره ساختمانی ساخته می‌شود که خودنمایانه سر بلند می‌کند و می‌کوشد بر متن دیرینه فخر بفروشد. اگر هم دقت کرده باشید معمولاً در این ساختمان‌ها از معماری اسپانیایی، رومی، چینی، ژاپنی و یا سبک‌های اروپایی مانند سبک روکوکو استفاده می‌شود و انواع تظاهرها در آن اتفاق می‌افتد. بعد از مدتی هم مشاهده می‌کنیم که ساکنان این ساختمان هم می‌خواهند ظاهر خودشان را به مانند ساختمانشان تغییر بدهند. این انسان‌ها اگرچه در داخل متن قرار گرفته، اما از منظر جامعه‌شناختی انسان حاشیه‌ای به‌شمار می‌آیند. اما گروه دیگری از انسان‌های حاشیه‌ای داریم که نمی‌توانند به قدرت برسند و وارد مناسبات قدرت بشوند. در نتیجه، این افراد به حاشیه شهرها رانده شده و همان شیوه سکونت روستایی خود را با همان مصالح دم‌دستی و دورریزهای زندگی شهری برپا می‌کنند. برای آن‌ها مصالحی همچون خشت و گل و سنگ، تفاوتی با سطل حلبی و لاستیک و پلاستیک ندارد. مهم، در دسترس بودن مصالح و ارزان بودن آن است. انسان‌های حاشیه‌ای، ثروتمند و فقیر، به شیوه‌های گوناگون بر متن می‌شورند و متن خود را ایجاد می‌کنند. اما در این‌جا شیوه برخورد انسان متن با این گونه‌های انسان‌های حاشیه‌ای تبعیض‌آمیز و ناعادلانه است. انسان حاشیه‌ای ثروتمند حق دارد و می‌تواند شیوه و سبک نگرش خود را بر متن از پیش موجود تحمیل کند، اما انسان حاشیه‌ای تهی‌دست، چنین حق و قدرتی را ندارد. انسان‌های حاشیه‌ای ثروتمند به راحتی به درون متن راه می‌یابند و در آن ادغام می‌شوند، اما انسان‌های حاشیه‌ای تهی‌دست به بیرون از ساختارهای موجود شهری پرتاب می‌شوند. در این‌جا واکنش‌ها و انواع و اقسام تنش‌ها شکل می‌گیرد. رویدادهای سال‌های پس از اصلاحات ارضی، انقلاب و تداوم آن به دوران پس از جنگ و ماجراهایی همچون شورش سلطان‌آباد و اکبرآباد و مشهد و اصفهان، همگی از این دست هستند.

**مطالبی که بیان کردید، ورودی به موضوع سکونتگاه‌های غیررسمی از نگاه حاشیه و متن است. حال سوال این است که برای بهبود کیفیت زندگی این انسان‌ها در سکونتگاه‌های غیررسمی چه باید کرد؟**

من معتقدم که جامعه ما تا چند دهه آینده و تا دست‌یابی به آرامش توسعه‌ای، با پدیده انسان حاشیه‌ای روبه‌رو است و نباید این مسئله را تمام شده و امری در گذشته تلقی کنیم و جامعه خود را تنها تشکیل شده از متن بدانیم. بلکه، تقابل انسان‌های حاشیه و متن، که به‌جاشدگی دائمی انسان‌ها منجر شده، امری هر روزه است و باید درباره آن بیاندیشیم برای آن برنامه‌ریزی کنیم. ما جامعه

متن و حاشیه و تنش‌های سیاسی ناشی از آن را دائماً خواهیم داشت. این که چگونه می‌شود که انسان حاشیه‌ای را به رسمیت شناخت و چگونه می‌شود که فرایندهای ادغام آن را در فضای متن سامان داد و قاعده‌بندی کرد، پروژه‌ای نظری و عملی است که نیازمند دانشی از جنس ایرانی است.

همان‌طور که بیان کردم، سرمایه‌ها موقعی که در جاهایی که ناامن هستند انباشته می‌شوند، از آن‌جا بلند شده و به مناطق امن می‌روند، ما باید این سازوکار را بررسی کنیم که چرا سرمایه‌ها در همان نقطه اولیه نمی‌مانند و چرا نمی‌توانند صرفه‌ها و مزیت‌هایی را که در آنجا وجود دارد را استفاده نکنند. ما نمی‌توانیم تقصیر و گناه را به گردن جمعیت زیاد مهاجران بیاندازیم: یعنی ناله و فغان سر دهیم که «رشد بی‌رویه جمعیت»، «جمعیت مهاجر از روستاها» و جز آن‌ها. و پس از آن، به دنبال اشتغال‌زایی و حرکت‌های منفعلانه بگردیم که چگونه «خوداشتغالی» کنیم و بیکاری را رفع کنیم و هر فرصت شغلی را به چندین نفر توزیع کنیم و نسخه‌های از این قبیل بپیچیم.

پس چه کنیم که بدون نیاز به قوه قهریه دولت و یا فشار سنگین برنامه‌های از بالا دیکته شده بتوانیم سرمایه‌ها را در جای خودشان تثبیت کرده و از مزیت‌های مکانی و اکتسابی آن‌ها استفاده نکنیم؟ درست است که از صرفه‌های ناشی از تجمع مرکز نمی‌توانند استفاده نکنند ولی می‌توانند از انواع دیگر مزیت‌ها استفاده کنند. مثلاً کسی که در سیرجان است می‌تواند از مزیت مکانی خودش برای نزدیکی به بندرعباس استفاده نکند و یا کسی که در شبستر است می‌تواند از مزیت مکانی خودش که همان دشت وسیع و نزدیکی به مرز بازرگان است، بهتر استفاده نکند. ما باید از ابتدا به موضوع بنگریم و برای آن ریشه‌یابی کنیم و مشکلاتمان را برطرف کنیم. اما شیوه برخورد معمول این‌گونه است که آخرین حلقه رویدادها را مشاهده می‌کنیم و هنگامی که سکونتگاه غیررسمی و یا شغل غیررسمی شکل می‌گیرد، می‌گوییم که مقصر همین غیررسمی‌ها است. به این ترتیب، راه حل معلول را به خود معلول موکول کرده‌ایم. ما باید سامانه‌های قبلی موضوع را بررسی کرده تا به بنیاد قضیه که سرچشمه مهاجرت عوامل سرمایه و کار است برسیم و از آن نقطه اقدام کنیم.

توسعه هر کشوری راه حل خود را دارد. ما نمی‌توانیم شیوه کشورهای دیگر آزمون کنیم. مشکل این‌جا است که ایران هنوز نتوانسته‌است شیوه خود را بیابد. سرمایه‌داری در هر کشور به روشی متفاوت ایجاد شد، اما سرمایه‌داری ایران باید از چه شیوه‌ای شکل می‌گرفت و تجربه آن از چه راهی باید به دست می‌آمد؟ ما راه حل ایرانی برای شکل‌گیری سرمایه‌داری و ورود به دنیای مدرن نداشتیم و در نتیجه از روش‌های مغلوط و مخلوط و درهم‌ریخته و شلخته استفاده کردیم و در مجموع در هر جایی هم که مداخله کرده ایم، راه حل‌های خاص ایرانی نبوده، بلکه راه حل‌های وارداتی بوده و این مسئله از صدر مشروطیت تا حالا گریبان‌گیر ما بوده است. یعنی ما فئودال‌های خودمان را از بین برده، زمین‌های آن‌ها را گرفته و روانه شهرها کرده و آن‌ها را به انسان‌های حاشیه‌ای ثروتمند تبدیل کرده‌ایم. رعیت‌ها را از زمین‌های خودشان در روستا کنده‌ایم و به شهرها کشانده و آن‌ها را به انسان حاشیه‌ای و دوره گرد و دستفروش و ... تبدیل کرده‌ایم. کوچ‌نشین‌های خودمان را به موجوداتی ناقص تبدیل کرده و در روستاها و شهرهای مصنوعی و دست‌ساز اسکان دادیم. ما نه توانسته‌ایم سرمایه‌دار خودمان درست بکنیم، نه توانستیم کارگر خودمان را بسازیم و نه توانستیم مناسبات سرمایه‌داری خودمان را تولید کنیم و بر مبنای آن چیزی که در جامعه ما مرسوم بوده و ما به آن عادت داریم الگویی را برای خودمان ابداع نکنیم.

به نظر من، توسعه کشور و تجربه ایرانی سرمایه‌داری باید از درون همان انسان‌های شهری، واحه‌ای و کوچ‌رو (در فلات مرکزی) یا انسان دریانورد و ساحل‌نشین (در کناره دریای آزاد) و اشکال دیگر انسان‌ها و شیوه‌های زندگی در این سرزمین بیرون

می‌آمد. همان‌گونه که سرمایه‌داران انگلستان از درون اجاره‌دارها و سرمایه‌داران ونیزی از درون بازرگانان دریانورد بیرون آمدند، ایران نیز باید سرمایه‌داری خود را از درون ساختار طبیعی خود بیرون می‌کشید. به هر حال باید بر کشاکش میان انسان‌های ساکن در سرزمین، به روش خود غلبه می‌کرد. راه حل، آن نبود که گونه‌های متفاوت و تعریف نشده را از میان برداریم، تخت قاپو کنیم، روستاها را تجمیع کنیم، انسان‌ها را انبوه‌وار به این سو و آن سو گسیل کنیم.

تک تک شهرها و واحه‌ها به دلیلی شکل گرفته‌اند، منطقی در درون آن‌ها هست، از حکمتی محلی برخوردار بودند. ماجراجویی مدرن در ایران، همه این داشته‌ها و انباشت‌ها را از میان برد و تجربه دیگران را، به روش صنایع مونتاژ و وارداتی، در ایران سرهم‌بندی و پیاده کرد.

ما نیازمند نظام منسجم فکری و توافق عمومی هستیم. تا بر بنیاد آن بتوانیم به تجربه خود سروسامان بدهیم. ما باید مزیت‌های خود را بشناسیم، و شبکه بزرگ کسب‌وکار و مشاغل خود را سازمان‌دهی کنیم. این مزیت، جغرافیای بی‌نظیر ما، حکمت محلی ما و تاریخ انسان ایرانی و رمز تاب‌آوری او است. مزیتی که رقابت‌ناپذیر است و در عین حال، می‌تواند با دیگران نیز هم‌افزایی کند. بنیاد صلح نیز بر همین مبنا برپا می‌شود.